

شبهه ی استعماری

علی حصوری

یونان باید آن را بپردازند. ناگزیر دستمزدها پائین آمده، سن باز نشستگی افزایش یافته، بسیاری از امتیازات از میان رفته، کارمندان قراردادی اخراج می شوند و آنها که امکان بازنشستگی با شرایط گذشته را دارند، حتی در سن چهل و پنج سالگی بازنشسته می شوند. کالاها گران شده، و هنوز ابتدای کار است زیرا این ملت که درآمد ملی مهمی بجز توریسم ندارد، باید در چند سال آینده همه ی بدهی خود را بپردازد و گرنه دچار دشواری های بزرگتری خواهد شد، مانند از دست دادن برخی جزایر یا میراث های ملی. گفتم که آن بدهی را دولت پیشین با مشارکت مردم بالا آورده بود. مردم از دو راه به دولت پیشین کمک کرده اند، یکی سکوت در برابر کارهای آن و دیگر با بهره وری از خورده ریزهای غارت و رضایت از اندکی درآمد بیشتر. مردم با کسی شریک شده اند که نه دهم را برداشته و گریخته و یک دهم را بوسیله ی رسانه ها و پس از شست و شوئی دقیق و عادی و درست نشان دادن آن، به ایشان داده است. اینک که آوار بر سر ملت فرود آمده، مردم به دولتی ظاهراً سوسیالیست رای داده اند که باید جریمه ی گذشته را بدهد. هیچ کس خود را (چه به علت غفلت و چه به دلیل رضایت و سکوت) سرزنش نمی کند، زیرا دست کم سودی ندارد. این اعتصاب ها و شورش ها هم به جایی نخواهد رسید زیرا کسی برای حل مسئله ی اصلی راهی و در مقابل اتحادیه ی اروپا توان ایستادن ندارد. در صورت وخامت اوضاع اتحادیه ی اروپا ناگزیر از دخالت خواهد شد.

بیشتر و در مقاله ی دنباله داری در «سامان نو» در باره ی انواع استعمار از دیدگاه تاریخی سخن گفته بودم و باید یاد آور شوم که نتایجی که من به آن ها رسیدم، پی آمد تامل در سخنان ادوارد سعید بود که در آثار خویش از ادبیات پس از استعمار -از جمله در ایران و نمونه ی آل احمد- سخن گفته بود. کشورهایی که سعید مثال زده بود، مانند ایران دوره ی پهلوی، از نظر من هنوز مستعمره ی اقتصادی غرب بودند. اینک هرچه بیشتر می اندیشم و بررسی می کنم، بیشتر در این اندیشه فرو می روم که استعمار نوین (مدرن) بسیار پیشرفته تر و گسترده تر از آن است که من اندیشیده بودم و به نظرم استعمار نوین را باید از نو تعریف کنم یا دست کم بخش بسیار مهمی را به آن بیفزایم. این تغییر بویژه نتیجه ی اقامت حدوداً یک ماهه ی من در کشور یونان هم هست که همزمان با اعتصاب ها و شورش های خیابانی آنارشیست ها، گروه های سوسیالیست، چپ و دیگران بود که اینک و پس از نادیده گرفتن کارهای دولتی دست راستی و فاسد که میلیاردها بدهی بارآورده و از میدان گریخته است، به خیابان ها ریخته اند و هرچه را می خواهند از دولتی می خواهند که نام سوسیالیست دارد. البته در ماهیت این دولت بحثی ندارم. یونان بخشی و بخش مهمی از اروپا است و دست کم از دیدگاه فرهنگی پدر اروپا به شمار می رود. عضو اتحادیه ی اروپا است و اکنون بیش از هزار میلیارد یورو بدهکار. این بدهکاری را دولت پیشین با مشارکت مردم بالا آورده و حالا که ناپیداست، مردم

البته هنوز برای اظهار نظر در مورد نفت دریای اژه که تنها نشانه های آن به دست آمده، زود است و امکان دارد که مانند نفت ما تنها دودش به چشم ملت یونان برود.

همزمان حوادثی در عراق، افغانستان، پاکستان، دیگر کشورهای خاورمیانه و بیش از همه ایران اتفاق می افتد که به وخامت اوضاع ملی در همه ی این کشورها خواهد انجامید. شبکه ی استعمار به کمک غارتگران بومی گسترده تر می شود و مردم محرومتر. این وضع نتیجه ی بازی های ماهرانه ی استعمار، حرص و طمع غارتگران بومی و غفلت و درماندگی مردم کشورها در اثر حکومت های شدید نظامی و پلیسی است. این وضع اگرچه به طور نسبی در کشوری اروپائی مانند یونان یا رومانی و کشورهای خاورمیانه متفاوت است، اما سرشت یگانه دارد و حتی ممکن است به پیشرفته ترین کشورهای اروپا هم سرایت کند، چنان که تا سال های اخیر در کشورهای شمال اروپا انسان بی خانمان وجود نداشت (مگر بیماران روانی بی کس و کار و معتادانی در همان ردیف) و اکنون موضوع رسانه هاست. به طور چشمگیری در برخی از کشورهای اروپا و بویژه همین یونان به شمار اهل تکدی افزوده شده است.

در پاراگراف بالا به شبکه ی استعمار اشاره کردم و به نظر می آید که باید آن را مشخص و تعریف کنم، زیرا به مفهوم اصلی در استعمار نوین و کارهای استعماری در آینده ای نه چندان دور تبدیل خواهد شد. شبکه ی استعماری از استعمار نوین (مدرن) زائیده شده و شکل تازه تری از آن است. پیشتر گفته ایم که استعمار نوین با وسائل ارتباط جمعی عمل می کند. برای مثال دولت آمریکا از حدود بیست سال پیش در رسانه هایش خواهان انحلال سپاه پاسداران شد. این را بارها تا یک سال پیش (در آغاز ۱۳۸۹) گفتند و نوشتند، چرا که می دانستند حکومت ایران برعکس آن رفتار و سپاه پاسداران را تقویت خواهد کرد. نتیجه این شد که ایران دارای حکومتی نظامی شد و این دلخواه حکومت آمریکا است زیرا تجربه ثابت کرده است که حکومت آمریکا با دولتی نظامی بسیار آسانتر می تواند گفت و گو کند. در روزهای اخیر برخی از رسانه های غربی، مانند فارن پالیسی+حکومت نظامی در ایران را به نفع امریکا دانستند.

استعمار نوین همراه سیاست بازار آزاد و جهانی شدن راه خود را به هر گوشه از جهان باز می کند، حتی به کشوری مانند ایران که ظاهراً دشمن امریکاست و نمی خواهد روابط خود را با آن عادی کند. در این گونه کشورها مردم روز به روز محرومتر می شوند و دست اندر کاران قدرت روز به روز ثروتمندتر، اما اشکال در این است که ثروت های بزرگ به مراتب بیش از گذشته از این کشورها خارج و در بانک های بزرگ آمریکا، کانادا، اروپا شامل روسیه) و شعبه های آسیائی آن ها و به ندرت کشورهایی مانند ترکیه و سوریه منتقل می شود. بنا بر این غارت ثروت های ملت ها کاری است جهانی که در کشورهای محروم، دست اندرکاران قدرت و کسانی را که در سایه ی آنان هستند، یعنی اقلیتی را، شامل نمی شود، در این کشورها مضمولان غارت توده ی مردم هستند.

بازار آزاد و جهانی شدن دارای یک مرکزیت است. آمریکا، اروپا و نقاط دیگری در دنیا در مرکز قرار دارند و بقیه در حاشیه. انتقال ثروت از حاشیه به مرکز صورت می گیرد. کشورها به تناسب پیشرفتشان مرکز های بزرگتری دارند و حاشیه های کوچکتر و ناگزیر در کشورهای عقب نگه داشته شده مرکزیت کوچکتری وجود دارد و حاشیه ای بزرگتر. در کشورهای اروپای شمالی مرکز و حاشیه تقریباً برابرند.

شبکه ی استعماری عبارت است از میزان تسلط استعماری در کنترل ثروت جمعیت های جهان برای انتقال منظم و روزافزون ثروت از حاشیه ها به مرکز ها و از مرکز های کوچک به مرکز های بزرگ. هرچه به مرکز برویم خانه های این شبکه درشت تر می شود و هرچه به حاشیه رویم، ریزتر، به این معنی که هرچه رو به مردم محروم و در نتیجه استثمار شده و استعمار زده رویم کنترل بیشتر است و هرچه رو به غارتگران و استعمارگران رویم کنترل کمتر. به همین منظور در بسیاری از کشورهای جهان تمهیداتی اندیشیده اند که بر پایه ی آن ها سیاستمدارانی مادام العمر از دادرسی مصون هستند و پاسخگوی هیچ کس و هیچ دستگاهی نیستند.

نیروی بزرگی در جهان، مرکب از شبکه های علمی، جاسوسی و اطلاعاتی، انواع رسانه، ابزارها و وسائل در کار است تا هم این شبکه به هم نریزد و کار خود را با دقت انجام دهد و هم با هر تغییر یا پیشامدی خانه های ریز و درشت آن را با میزان تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انطباق دهد. طبیعی است که این کار بویژه با فریفتن حکومت ها- که نمونه اش را یادآور شدیم- کنترل نویسندگان، روشنفکران و اصحاب مطبوعات همراه است، اما بی گمان موفقیت بزرگ تنها هنگامی است که حکومتی دلخواه استعمار به قدرت برسد یا چنین حکومتی را پدید آورند، چنان که دولت صدام حسین در عراق، نجیب در مصر، آل سعود در عربستان، شیوخ و شاهان در کشورهای عربی ریز و درشت و حکومت قاجاقچیان در افغانستان. چنین حکومت هائی خود روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان، استادان متفکر و مانند ایشان را یا ساکت می کنند یا می کشند یا فرار می دهند.

ثروت های کوچک از میان مردم جمع آوری و به صندوق قدرت های محلی و ایادی ایشان سرازیر می شود و آنان چون از آینده ی خود بیمناکند، آن ها را به کشورهای دیگر (کشورهای مادر استعماری) انتقال می دهند (انتقال ثروت خاندان پهلوی و ایادی ایشان را به خارج یادآورید). از آنجا که این قاعده باید جهانی باشد، شامل کشورهای استعمارگر هم می شود، به این معنی که در آنجا ها هم باید ثروت همگانی طی روندی مشابه به ثروت های شخصی تبدیل شود. بنابر این پیشرفت و توسعه و هر نوع تحول مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهت پیشبرد و توسعه ی همین هدف است و از همین جاست که در آمریکا هم در اثر بحران اقتصادی، میلیون ها بیکار و حتی بی خانمان پیدا می شود. میلیون ها کارگر و بویژه مهاجران، مسکن و کار ثابت و

+Foreign Policy

در آمد کافی ندارند و باری به هر جهت می گذرانند و پس از از دست دادن نیروی جوانی در کشورهای ثروتمند، برای گذران باز مانده ی عمر دوباره به کشورهای حاشیه ای رانده می شوند یا باری به هر جهت می گذرانند.

از میان همه ی کشورهای حاشیه ای وضع آن هائی بدتر است که حکومت ظاهرا انتخاب مردم است و وضع آن هائی بدترین که حکومتی دینی دارند، مانند عربستان. در این کشور کسی به پادشاه عربستان نمی تواند گفت که بالای چشمت ابروست، زیرا ممکن است گرفتار قهر و غضب حکومت واقع شود. در کشور عمان دیدم که شاه در قصری بسیار بزرگ و دور از پایتخت و در حریمی زندگی می کند که کسی خیال گذر از آن سوی را هم ندارد. او مانند موجودی قدسی است و گویا حتی کسی حق نامه نوشتن به او را ندارد.

شبکه ی استعماری تا جائی که ثروتی در کار است، فعال است و به محض این که چیزی باقی نماند، به سرعت از آنجا دور می شود و خانه های شبکه ی خود را اگرچه برای احتیاط نگه می دارد - ولی آن ها را تا سرحد امکان درشت می کند. یعنی از هزینه ی اضافی می کاهد. صرف نیرو با میزان درآمد تناسب دارد. اینک در جهان جزایر کوچکی هستند که در برابر شبکه ی جهانی استعمار ایستاده اند که کوبا یکی از آن هاست. این بدان معنی نیست که شبکه آنجا را نمی پوشاند، مهم این است که در آنجا کارکرد بسیار اندکی دارد و به آینده چشم دوخته است. این بدان معنی است که اگر کشوری از دایره ی نفوذ شبکه ی استعماری بیرون باشد، استعمار را به شکیبائی و انتظار وامی دارد.

نکته ای که باید بدان توجه داشت و به حسب سرشت این مقاله بسط آن ممکن یا مناسب نیست، گسترش و تحول روابط تولیدی در سایه ی نظام سرمایه داری و همراه با استعمار است، به این معنی که جذب ثروت به مراکز تنها از راه استعمار محض (سوء استفاده ی مستقیم یا غیرمستقیم) صورت نمی گیرد بلکه بخش مهم آن در روابط تولیدی نهفته است. غارت منابع اولیه ی کشورها، بردن آن ها به کشورهای کار، مانند چین و تبدیل آن به کالاهای بسیار گرانبها که چه بسا کشورهای غارت شده قادر به خرید آن ها نیستند یا بخش عظیمی از همان درآمد اندک را باید برای آن ها بپردازند. هم اکنون معادن بزرگ فلزات از جمله معدن عظیم مس بامیان در افغانستان توسط خارجیان استخراج می شود. همزمان افغانستان از چند بیماری رنج می برد که یکی از آن ها نیاز به تولیدات صنایع به طور کلی و ناگزیر کالاهای برقی یا مربوط به برق است که چه بسیار و از جمله با مس خودش ساخته شده است. در واقع در اینجا استعمار دوگانه ای صورت می گیرد که یکی در سطح و دیگری در عمق است.

اینک بخشی از جهان حتی مستقل در شبکه ی استعماری جای دارد. چین با تولید بسیار ارزان، به درآمد شرکت های غربی کمک و مردم خود را به شبکه ی استعماری وصل می کند. دستمزد در چین شاید یک چهارم غرب اروپا هم نباشد، اما دولت چین از طریق همین نیروی کار ارزان است که شق و رق برپا

ایستاده و موفق به ایجاد سازمان های بزرگ اقتصادی و مراکز مهم تولید شده است. بی گمان چین در اینجا نخواهد ایستاد و با بهره وری از دانش جهانی بوسیله ی دانشجویانی که به تحصیل می فرستد، در آینده ای نه چندان دور به ایجاد موازنه ای خواهد پرداخت که بیشترین نفع را ببرد و کمترین بیکاری را داشته باشد. گذشته از این روزی که تولیداتش کاملا ابتکار خودش باشد، رفتارش با دیگران تغییر خواهد یافت. چین به مرکزیت تبدیل شد و در حال گستردن مرکزیتی است که فعلا تنها تغییرش بزرگتر شدن سرمایه ها و تولید مستقل کمتر و تولید وابسته (هم از نظر طراحی و هم صنعتی) بیشتر است.

افزایش در آمد ملی و استقرار آرامشی پس از مشکلات اقتصادی که در پایان دوره ی بوش برای جهان سرمایه داری به وجود آمد، سنجش اوضاع و محافظه کاری در استخدام سرمایه ی خارجی، کنترل نیروی کار، نظم نیروی کار و تولید، نظارت بر بازار و مصرف، از جمله راه های موفقیت چین در داشتن قویترین اقتصاد در سال ۲۰۱۰ بوده است.

در دوره ی پس از جنگ جهانی دوم، کشورهائی پیش رفته یا توسعه یافته اند که پیشرفتشان یا با این شبکه برخوردی نداشته یا غرامت گرفته اند مانند ژاپن، یا پیشرفت آنها مکمل پیشرفت ایالات متحده به حساب آمده مانند چین یا همبافت امریکا بوده اند، مانند آلمان، فرانسه و انگلیس. اینک شبکه ی استعماری بر قاره ی آمریکا (با دو سه استثنای نسبتا مستقل)، اروپا، افریقا، و آسیا (با استثنائاتی چند) گسترده است. موارد استثنا دارای شبکه ای بسیار ضعیف است و در عوض در نقاطی از جهان، مانند عربستان این شبکه بسیار قوی است و در آنجا تقریبا همان طور عمل می کند که در خاک ایالات متحده.

اینک و به دنبال طرح این مطلب استعمار نوین را تعریف می کنیم. نوعی از استعمار که به طور عمده با وسائل ارتباط جمعی عمل می کند و به شکل شبکه ای بر مواد اولیه، تولید و ثروت و در نتیجه قدرت های جهان تسلط و نظارت دارد. چنان که اشاره شد استفاده از وسائل ارتباط جمعی وجه غالب کارکرد این گونه از استعمار است. جنگ امریکا با عراق نشان داد که در صورت لزوم، استعمار به شکل های کهن تر ولی کاری تر یا ضربتی تر بر می گردد. حمله به عراق کاری به تمام و کمال استعماری بود که در آن نخست بوسیله ی وسائل ارتباط جمعی زمینه ی لازم فراهم شد و بازمانده ی کار به شکل کلاسیک و با لشکر کشی به پایان رسید.